

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

آزاد ل.

۲۹ مارچ ۲۰۱۳

## افسانه‌های قرآنی

۱۱

تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو  
کانچه کاشتند\* ز خجالت نتوانیم درو

اقبال

قبل از این که بپردازیم به نوشتن و خواندن افسانه‌های دیگر قرآنی فکر می‌کنم بد نخواهد بود نظر گذرای به بخش قبلی نوشته به ارتباط صالح پیامبر داشته باشیم.

طوری که از خواندن این افسانه در کتاب مقدس و قرآن استنباط می‌شود جناب شان (حضرت صالح) وقتی که به پیامبری قوم شان منصوب می‌گردند تنها معجزه ای که داشته همان شتر خدا می‌باشد و آب خوری اش از نهر در روز معین!! و قومه در روز دیگر!! چون این قوم شتر خدا را پی می‌کنند خداوند قهر می‌شود فقط صالح پیامبر با چند تن دیگر را محفوظ و بقیه مردم را بمبارد نموده، محو و نابود می‌سازد.

این نوع پیامبر که تمام داستان فعالیتش، تبلیغ و رهنمائی قومه در پی کردن یک شتر می‌چرخد در جمله همان ۱۲۴۰۰۰ از پیامبران بنی اسرائیل می‌باشد که تعداد آن‌ها زیاد است و همچنان باید یاد آوری نمود که پیامبرانی بوده‌اند که اصلاً کاری نکرده و تبلیغی هم نداشته‌اند که حضرت صالح در مقایسه با آن‌ها با اهمیت‌تر جلوه می‌نماید و آنهم این که شتر خدا را از بین سنگ کشیده و او هم چوپه داده و به مردم شیر می‌داد تا تمام آن قوم از شیر آن استفاده نمایند. اما این قوم ناشکر عوض این که به خدا ایمان بیاورند و صالح را فرستاده خدا بدانند و شترش را که گاهی شتر صالح و معجزه او و گاهی هم شتر خدا حساب می‌شود احترام کنند آن را پی می‌کنند و روزی و مرجع خوراکی ادامه حیات خود را قطع می‌نمایند و خداوند هم در سطح فهم همین قوم تنزیل مقام کرده و با خشونت و غضبی که مخصوص خودش است آن قوم را هلاک می‌سازد.!! **علت**؟؟ بی احترامی به شتر خداوند!! بلی چنین بوده و این داستان بخشی از قرآن است که ما مسلمانان که عربی نمی‌فهمیم و آن را با شد و مد و سوز و گداز در نماز های پنج‌گانه، مراسم تعزیه و فاتحه داری خوانده و اشکی می‌ریزیم!!! کاش مفهوم این آیات را می‌دانستیم و عوض گریه و زاری لبخند می‌زدیم؟؟!!

خوب کاری نمی توان کرد و این قرآن را می گویند کتاب آسمانی است و با این محتوا نازل شده است و مسلمان باید و حتمی به آن ایمان کامل داشته باشد!! اگر مفهوم آن را می فهمد و یا نه؟ مهم نیست! مهم آنست که هر چه در آن است مورد قبول مسلمان باید باشد! و همین نوشته را (قرآن) بارها و روزها بوسیده و بدون فهم از متن آن برای خود مرجع اتکای روانی تعیین و به وسیله ایمان داشتن به آن امیدوار به رفتن بهشت باشد.

اکنون می رویم به خواندن یک افسانه ای دیگر!! و آن افسانه حضرت لوط و قوم او می باشد. لوط از جمله پیامبرانی است که معاصر چند پیامبر دیگر من جمله ابراهیم و خضر نبی که می گویند او همیشه زنده است چون در کدام جایی آب حیات را پیدا نموده و چند پیاله ای (اندازه اش معلوم نیست) از آن آب نوشیده و جاودانی شده است، می باشد (و شاید هم بی حد نوشیده).

در باره لوط و قومش در ۸۰ آیت ۲۶ موضوع در ۱۴ سوره در قرآن تشریحات داده شده است. داستان لوط در قرآن از روی کتاب مقدس - عهد عتیق (تورات) کاپی شده است و یا به اصطلاح شیخک نماهای اسلام خداوند همان داستان را که در تورات گفته یک بار دیگر (چون دلش تنگ شده) در قرآن آن را نیز درج نموده است تا مسلمانان هم از خواندن این افسانه خدائی بی نصیب نمانند که در آن زمان ۱۴۰۰ سال پیش خیلی مهم هم بوده است!! در این نوشتار این افسانه را از ترجمه قرآن می خوانید و بعضی قسمت های آن که بنا بر ملحوظاتی در تورات بوده اما در قرآن گفته نشده آن بخش ها را از تورات نقل می کنیم چون قرآن سازان و تدوین کنندگان آن از درج بعضی موضوعاتی که در تورات بوده که خودش یک کتاب آسمانی است و یکی از شرایط مسلمان بودن هم ایمان به همین چهار کتاب آسمانی است خجالت کشیده و یا به اصطلاح برادران ایرانی ما (رویش نشده) تا همچو موضوعاتی را در قرآن بیاورند. یاد آوری از آن موضوعات در این نوشته شرط مهم می باشد مگر این که رفا صان عرب بگویند که به کتاب های آسمانی ایمان داشته باشید به جز تورات؟؟!!

لوط پیامبر برادر زاده ابراهیم پیامبر است. لوط بن هاران، بن تارخ است. او مرد سبز چهره میان بالا، چشم سیاه، تتومند و بلند ساعد و نیرومند بود عمرش ۸۰ سال و قبرش در شام است برخی دیگر از این دفن های اسلام او را پسر خاله ابراهیم می دانند. ساره خواهر لوط بوده و علی بن ابراهیم در تفسیر خود نوشته که **لوط ختنه شده متولد شد (این هم یک نوع کمال است)** چون ابراهیم بیمناک بوده **ساره خواهر لوط را که طفل کوچک اما زیبا بود به عقد خود در آورده** و با لوط و ساره به طرف شام می رفت. **(بیمناک به خاطر این که مبدا کسی دیگری اورا بقاید. البته اکثر پیامبران چنین اند. از ازدواج با اطفال خوشبخت می شوند!!)** ساره و لوط هر دو کودک بودند و به ابراهیم ایمان آوردند و معیشت آنها از گوسفندانی که داشت، می گذشت.

لوط با عمویش ابراهیم از بابل هجرت کرد و در حبرون شامات که نزدیک بیت المقدس است، متوطن شدند. ابراهیم جمعی را به حیث رهنا - هدایت گر و یا هم پیامبر در میان قوم و ملل فرستاد تا آنان را به دین حق دعوت نمایند از آنجمله لوط را برای رهبری مردم شهر موتکفات انتخاب فرمود **(مگر او کودک نبود؟؟)** اهل سدوم همان قوم لوط بودند. موتکفات چند شهر بوده است در شام که بزرگترین آن به نام سدوم - لوناامور معروف بود و مردم این سر زمین به عمل لواط عادت کرده بودند **(مثل همین رهبرها و قومندانان جهادی!!)** و مذهب آنها بت پرستی بود. لوط از طرف ابراهیم در دشت اردن که پر آب و شبیه باغی بود نزدیک به دریاچه معروف به بحرالیمیت که آن در شهر سدوم واقع است، می زیست. لوط آن قوم را به خدا پرستی دعوت و از عمل لواط منع فرمود. سی سال آن مردم را دعوت به فضیلت های اخلاقی نمود اما هیچ اثری در آنها نکرده **(به رهبران جهادی و پیروان آنها چهل سال کفایت نکرد!!?)** و مردان آنها با پسران و زنان با دختران دفع غریزه طبیعی را می کردند و نسل آنها قطع شد. چهار فرشته بر لوط فرود آمدند و عذاب الهی را وعده دادند و به فاصله ای کوتاهی بر آنها از سنگریزه و ریگ آنقدر

بارید که عمارات آن‌ها دگرگون شد و بلندی های آن به پستی بر گشت و زیر و زیر گردید و از سنگریزه ها بارش بی حساب بر سر آن‌ها بارید تا همه نابود شدند و لوط نزد ابراهیم رفت.

به روایتی دیگر : خبر ورود عذاب بر قوم لوط را به ابراهیم اطلاع دادند. او از جبرئیل پرسید: (خیلی دوستانه و رفیقانه) اگر چند نفر مؤمن باشد عذاب نمی‌آید؟ جبرئیل گفت: اگر یک نفر مؤمن باشد عذاب نمی‌آید. ابراهیم خواست شفاعت آن قوم را بنماید. خطاب شد: از شفاعت خود داری کن. که ما خالق آن‌ها هستیم بهتر می‌شناسیم چه قومی بی‌حیا و خود سر شده‌اند. جبرئیل به خانه لوط آمد و لوط گفت: روز عذاب است. بعداً ملایکه به خانه لوط آمدند. لوط به زن خود گفت: مهمان ما را امشب به هر چه داری ضیافت کن. تا از کرده زشت تو بگذرم (هر وقت خانه لوط مهمان می‌آمد زن لوط در بام خانه رفته و آتش می‌افروخت تا قوم لوط بدانند که در خانه مهمان آمده و آن‌ها باید مهمانان را اذیت کنند) و چهار فرشته که به صورت دختران زیبایی آمدند (ضرورتش چه بود؟؟) آن زن بالای بام رفته و آتش بر افروخت مردم اطراف خانه لوط را گرفتند و گفتند: مگر به تو نگفتیم مهمان به خانه راه مده و خواستند بی‌آبرویی کنند لوط گفت: ای مردم این‌ها دختران من هستند، از خدا بترسید و مرا خوار و ضعیف نکنید آیا در بین شما یک مرد غیور و مصلح نیست که شما را اصلاح کند؟ و همچنان ادامه داد: اگر یارانی می‌داشتم با شما جنگ می‌کردم. (این هم شد پیامبر!!) آن فرشتگان که جبرئیل و همراهان بودند، گفتند: عذاب بر آن‌ها نزدیک است. تو را از میان این قوم بیرون می‌بریم. گفت مردم اطراف خانه ای مرا گرفته اند جبرئیل گفت: عمودی از نور در پیش چشم تو قرار می‌گیرد مردم تو را به شدت آن نور نمی‌بینند. در این اثنا چند نفر از او باشان و اراذل قوم لوط در خانه را شکستند و وارد منزل او شدند قصد سوء داشتند. جبرئیل شهپری بر آن‌ها زد همه کور شدند (ضرورت به ایجاد نور نبود!!) و جبرئیل گفت: عذاب نزدیک است (خوانندگان معزز توجه خواهند فرمود این همان جبرئیل شهپردار است که وظیفه‌اش وحی نازل نمودن است اما همین ملک با تمام پیامبران به شمول صالح، لوط، ابراهیم و...و... به همین سادگی صحبت داشته و وحی نازل شده را مثل هم صحبت خوب نازل می‌کند. اما وقتی که همین ملک به محمد وحی نازل می‌کند. محمد می‌لرزد. عرق میکند. چادر می‌پوشد و...؟؟ البته روی موضوع وحی صحبت جداگانه ای خواهیم داشت و تا آنوقت اگر این ملاحظه ها و دلک‌های عرب در این باره چیزی می‌دانند لطفاً بنویسند تا ما بیچاره ها از موضوعی به چنین اهمیت باخبر شویم!!) بیخشید!!

لوط پرسید: کی عذاب خواهد آمد؟ (بیچاره ترسیده بود!!) فرشته خدا گفت: نزدیک صبح تا هوا تاریک است. اهل خود را بردار و بیرون برو و زن تو از همان قبیله است که باید به سرنوشت آن‌ها مبتلا شود. مرد عالمی در میان قوم بود (مثل عالمان دین امروزی!!) از این جریان مطلع شد گفت مگذارید لوط بیرون رود تا او در میان شماست عذاب نمی‌رسد (مثل سیاف، ربانی، خلیلی و محقق!!) و همین که رفت عذاب شما را خواهد گرفت.

جبرئیل عمودی از نور در مقابل لوط قرار داد (چرا شهپر نزد که آسان هم بود؟؟) او و اهلس را از میان قوم بیرون برد و گفت: به عقب بر نگردید و نگاه به پشت سر نکنید و در این اثنا زنش به پشت سر نگاه کرد سنگی بر او خورد همانجا در گذشت و نزدیک صبح شد که آن چهار ملک بر آنها باران سنگریزه آنقدر باریدند که شهر را با اهلس زیرو رو کرد (اما در آیات قرآنی گفته می‌شود که خدا اینکار را کرد!!) و چنان سنگهای بزرگ از پائین بلند می‌شد و از بالا به زمین می‌خورد که ضجه سگها، خرو سان و حیوانات دیگر بلند شد (بیچاره اعضای شورای نظر!!) که گوئی دری از جهنم بر روی آن‌ها باز شد و همه هلاک شدند.

نظر به روایتی از علی بن ابوطالب شش چیز از قوم لوط باقی‌مانده است: ۱- کمان - ۲- گلو له انداختن - ۳- سنگریزه با انگشتان انداختن - ۴- ساحق جویدن (این خیلی جالب است!!) - ۵- لباس را در موقع بیرون آوردن به زمین انداختن (بیچاره ها شاید عجله داشتند!!) - ۶- بند های قبا و پیراهن گشوده داشتن (از یو سف پیامبر شاید آموخته باشند؟؟)

آنچه از روایات شیخ ها به دست می‌آید : قبیح ترین و وقیح ترین، بی‌ادب ترین، وحشی ترین مردم جهان قوم لوط بوده‌اند (فکر می‌کنم اشتباه صورت گرفته، چون ما فکر میکنیم کابینه فعلی افغانستان چنین اند !!) که در شهر سدوم می‌زیسته‌اند. آن‌ها همه کثیف، بی‌طهارت، زشت کردار، بد گفتار، متعفن، بخیل، مشوق رذایل اخلاقی، بی‌حیا، گستاخ و راهزن بودند. (مثل پیشوایان اسلام و دنباله‌روان) در تمام آن شهر یک خانه مسلمان و مؤمن بود آنهم خانه لوط بود که او را بیرون بردند و عذاب را بر آن قوم فرستادند (سال ۳۴۲۲ از هبوط آدم).

ملا باقر مجلسی داستان سرای دهن پاره اسلامی در این باره چنین می‌گوید : قوم لوط در بدایت اجتماع خود بهترین قوم بودند شیطان آن‌ها را فریب داد و همه به تقلید کورکو رانه تابع کردار زشت شدند و کار آن‌ها بدینجا رسید که عذاب خدا آن‌ها را رسوا در جهان ساخت.

لوط پیامبر در قریه (کفربریک) در یک فرسخی مسجد خلیل دفن شد و آنجا قبر ۶۰ پیامبر است.

حال برویم آیاتی را که در قرآن در این مورد وجود دارد، از نظر بگذرانیم.

سوره الانعام آیت ۸۶ : و اسماعیل والیسع و یونس و لوط را (هدایت کردیم) و همه را بر جهانیان برتری دادیم (چرا؟؟؟؟)

سوره الاعراف آیات ۸۰ تا ۸۴ : و (به یاد آورید) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: آیا کار بسیار زشتی را انجام می‌دهید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان انجام نداده است. همانا شما به جای زنان با مردان شهوت می‌رانید. راستی که شما قوم تجاوز کار هستید. و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: این‌ها را از شهر (و دیار) تان بیرون کنید که این‌ها مردمی هستند که پاکیزگی می‌طلبند (و از کار ما بیزارند). پس ما او و خاندانش را نجات دادیم جز همسرش که از باز ماندگان بود. و بارانی (از سنگ) بر آن‌ها بارانیدیم (که آن‌ها را نابود ساخت) پس بنگر که سر انجام گناهکاران چگونه بود (امکان دارد کمی از این نوع باران را در قصر دلکشا و ارک بریزانی)؟؟

سوره هود آیت ۶۹ و ۷۰ : به راستی فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند. گفتند: سلام (ابراهیم نیز در پاسخ) گفت سلام. پس طولی نکشید که گو ساله‌ای بریان (برای آنان) آورد. (و میله شروع شد) پس چون دید دستان شان به سوی آن نمی‌رسد (و نمی‌خورند) به آن‌ها گمان بد برد و (در دل) از آنان احساس ترس کرد (فرشتگان) گفتند: نترس. بیشک ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

در همین سوره آیات ۷۱ و ۷۲ در باره حامله شدن ساره خانم ابراهیم است و دو باره در آیت ۷۴ چنین می‌خوانیم: پس چون ترس از (دل) ابراهیم (بیرون) رفت و بشارت به او رسید در باره قوم لوط با ما مجادله (و گفت و گو) شروع کرد. (خاطرش جمع شد) بیگمان ابراهیم بردبار لابه‌گر باز گشت کننده (به سوی خدا) بود (خلاصه بگو انجو بود) ای ابراهیم از این (سخن) بگذر که به راستی فرمان (عذاب) پروردگارت فرا رسیده است و مسلماً عذابی بدون بر گشت برایشان خواهد آمد. و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند از (آمدن) آنان نگران و دلتنگ شد و گفت: این روز بسیار سختی است.. و قوم او شتابان به سوی او آمدند و پیش از این کار های زشت مرتکب می‌شدند (لوط) گفت: ای قوم من! این‌ها دختران من هستند (با آن‌ها ازدواج کنید) آنان برای شما پاکیزه ترند و از خدا بترسید و مرا در (مورد) مهمانانم رسوا نکنید. در میان شما یک مرد عاقل وجود ندارد؟ گفتند: به راستی تو می‌دانی که ما به دختران تو نیازی نداریم و تو خوب می‌دانی که ما چی می‌خواهیم؟ (لوط) گفت: کاش در برابر شما قدرتی داشتم و یا به تکیه گاهی محکمی پناه می‌بردم. (این هم شد پیامبر خدا !!) (فرشتگان گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تو هستیم (آن‌ها) هرگز به تو نخواهند رسید. پس در پاسی از شب گذشته خانواده ات را (ازین شهر) ببر. و هیچ یک از شما روی بر نگرداند جز همسرت که به او خواهد رسید آنچه که به آن‌ها رسد بیگمان وعده گاه شان (وقت) صبح است آیا صبح نزدیک نیست؟ پس چون فرمان ما فرا رسید آن (شهر و سر زمین) را زیر و رو کردیم و بر (سر) آنها سنگهای از

سنگ و گل مترکم روی همه فرو باریدیم. (سنگهائی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و این (سنگها و عذاب) از (سایر) ستمگاران دور نیست. (پس اکنون چرا سیاف و امثالهم را فراموش کردی؟؟) از آیت ۸۴ به بعد داستان شعیب پیامبر است.

در سوره حجر آیات ۵۷ تا ۷۶: (آنگاه) گفت: پس ای فرستادگان (خدا) مقصود شما چیست؟ گفتند: همانا ما به سوی قوم گنجه‌گزار فرستاده شده‌ایم (تا آن‌ها را هلاک کنیم) جز خاندان لوط که ما حتماً همه آنها را نجات خواهیم داد. مگر همسر او که مقدر داشتیم او قطعاً از باز ماندگان (و هلاکت شوندگان) باشد. پس هنگامی که فرستادگان (خدا) نزد خاندان لوط آمدند. (لوط) گفت: همانا شما گروهی نا شناس هستید. (فرستگان) گفتند: بلکه ما (همان) چیزی را برای تو آورده‌ایم که آن‌ها در آن تردید داشتند. و ما حق را برای تو آورده‌ایم و ما قطعاً راست‌گویانیم.. پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را با خود بردار (و ازین جا) ببر و (خودت) به دنبال آن‌ها برو و کسی از شما پشت سرش را ننگرد و به آن جای که فرمان یافته اید بروید. و ما این امر را به او (= لوط) وحی کردیم که همانا صبحگاهان همه ای آن‌ها ریشه‌کن خواهند شد.. و اهل شهر شادی کنان (بطرف خانه لوط) آمدند. (لوط) گفت: به راستی این‌ها مهمانان من هستند پس مرا رسوا (و شر منده) نکنید. و از خدا بترسید و مرا خوار نسازید.. (آن‌ها) گفتند مگر ما تو را از (مهمانی و حمایت) مردمان نهی نکرده بودیم؟ (لوط) گفت: این‌ها دختران (قوم) من هستند (با آن‌ها ازدواج کنید) اگر انجام دهنده کار (مشروع) هستید. (ای خدایا!! این موضوع را تا حال چند بار در سوره‌ها و آیات مختلف گفתי. حال چرا تکرار در تکرار؟ ما از همان اول فهمیدیم. (سوگند به جان تو ای پیامبر) (قسم مخور که خوب نیست!!) که آن‌ها در مستی خود سر گردانند. پس هنگام طلوع آفتاب صیحه = (بانگ مرگبار) آن‌ها را فرو گرفت. آنگاه بالای آن (آبادی‌ها) را پائین قرار دادیم (و زیر و رو کردیم) و بر (سر) آنان سنگ‌هائی از سنگ گل بارانیدیم.. (شهار کردی؟) بی گمان در این (سرگذشت) نشانه ای برای هوشیاران است. (یعنی برای ملا و نیمچه ملا؟) و همانا آن (شهرهای ویرانه) بر سر راه (کاروانیان) پا بر جاست.

سوره انبیاء آیات ۷۱ - ۷۴ و ۷۵: و او و لوط را به سر زمینی که در آن برای جهانیان برکت داده‌ایم نجات دادیم. و لوط را حکمت = (نبوت) و دانش دادیم و او را از شهری که (مردمانش) اعمال زشت (و پلید) انجام می دادند نجات دادیم. و او را در رحمت خود داخل کردیم بی گمان او از صالحان بود.

سوره الشعراء آیات ۱۶۰ تا ۱۷۶: قوم لوط (نیز) پیامبران (خدا) را تکذیب کردند. هنگامی که برادر شان لوط به آن‌ها گفت: آیا (از خدا) نمی ترسید؟ بیگمان من برای شما پیامبر امین هستم. پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید. و من بر (رساندن) این (دعوت) هیچ مزدی از شما نمی طلبم مزد من تنها بر (عهده) پروردگار جهانیان است. (این جمله را پیامبران زیادی گفته‌اند، اما با وجود آن هر چه به دست شان رسیده از مال و زر گرفته تا کنیز و غلام به تصرف خود در آورده اند) آیا در میان جهانیان شما به سراغ مردان می‌روید؟ و همسرانی که خدا برای شما آفریده است رها می کنید بلکه شما قوم متجاوز هستید. گفتند: ای لوط اگر دست بر نداری یقیناً از اخراج شدگان خواهی بود. (لوط) گفت: من دشمن سر سخت عمل شما هستم. پروردگارا! من و خانواده‌ام را از (عاقبت) آنچه (این‌ها) انجام می دهند نجات بده. پس او و خانواده اش همگی را نجات دادیم. مگر پیر زنی که در میان باز ماندگان بود. سپس دیگران را نابود ساختیم. (برای چندمین بار؟) و بر آن‌ها بارانی (از سنگ) بارانیدیم پس باران بیم داده شدگان چه بد بود. بی گمان در این (ماجرا) نشانه ای است و بیشتر آن‌ها مؤمن نبودند. و بی تردید پروردگار تو پیروز مند مهربان است.

سوره النمل آیات ۵۴ تا ۵۸: و لوط را (به یاد آور) هنگامی که به قومش گفت: آیا کار بسیار زشت (لواط) مرتکب می شوید در حالی که خود (سر انجام و زشتی آن را) می‌بینید

ادامه دارد

یادداشت:

\* - در اصل این کلمه **کاشتیم** بود . به ارتباط موضوع و با اجازه اقبال و هموطنان چیز فهم آن را فقط به منظور توضیح نوشته، به **کاشتند** تغییر دادم که البته معذرت هم می خواهم. چون پرچمی- خلقی و اخوانی- امریکائی نیستیم، امیدوارم سیر زمان به اثبات برساند که برای ما جایی برای خجالت کشیدن از کاشته خود وجود نداشته است.